در پاسخ به مقاله " ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده "

آقای بهنود، حتماً اطلاع دارید که " افراد بزرگ " با مسئولیت عمل می کنند!

(۱)

کنفدراسیون جهانی و محصلین ایرانی از مبارزات و خواست های فعالین و آزادیخواهان در ایران ، دفاع می کرد و به پایمال شدن حقوق قانونی آنها از سوی رژیم شاه شدیداً اعتراض داشت. من بعنوان یکی از فعالان کنفدراسیون جهانی هنوز بخوبی بخاطر دارم که رژیم شاه که روشنفکرانی همچون جلال آل احمد از آن ، بنام " دستگاه " نام می بردند ، قصد داشت از لحاظ تبلیغاتی در سال ۱۳۴۶ ــ همان زمانیکه آقای بهنود به نفع آقای داریوش همایون و " تجدد و مدرنیسم " ، " انتخاب " خود را کرده بودند ــ کنگره ای بنام " کنگره نویسندگان و هنرمندان ایران " ، برگزار کند . همان کنگره ای که بعضی از بچه های "مکتب آیندگان " برای برگزاری آن کوششهای فراوانی مبذول داشتند . آن کنگره ، که بنام " کنگره ی نویسندگان و هنرمندان درباری" نامیده شد ، طی اعلامیه ای با امضاء سرشناس ترین افراد اهل قلم و هنر ایران، تحریم شد

* * * * *

همانطور که اشاره رفت ، مبنای حرکت من در تحریر آن نوشته اعتراضی ، در رابطه با تحریف تاریخ از سوی آقای بهنود بود ، با توجه به این واقعیت که در جوامع متمدن اروپائی ، امر " روشنگری" و " نقد نظرات و عملکرد های نیروهای دگراندیش " در تمام سطوح اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ، علمی ... ، به بخشی از فرهنگ آن جوامع تبدیل شده است . در آن جوامع ، "دشمنی" جای خود را به "رقابت" و " روشنگری " داده است. در واقع افراد و نیروهای سیاسی دمکرات آن جوامع ، بجای نابودی و تخریب نیروهای مخالف، با بنقد کشیدن نظرات ، عقاید ، اندیشه ها ، دیدگاه ها و عملکردهای آنان ، کوشش در جهت اصلاح نظرات و عقاید، نیروهای مخالف و منتقد می نمایند و از آن طریق سعی در جهت پیدا کردن راه حل و پاسخ گفتن به مشکلات و معضلات جامعه ، آنهم برپایه دیدگاه ها و برنامه های مورد نظر خود دارند. حال چرا ما ایرانیان که مدعی مبارزه و فعالیت برای استقرار روابط دمکراتیک در ایران هستیم در بر خورد با نظراتی که مورد قبولمان نیست و یا در آن نظرات و عقاید اشکالات و احیاناً ، کمبودها و نارسائیها را می بینیم و احتمالا به آنها ایراد داریم ، چنین شیوه کاری را در دستور کار خود قرار ندهیم ؟

* * * * *

جناب مسعود بهنود در مقاله ای تحت عنوان " داریوش همایون و مکتب آیندگان " ، مدعی شده بودکه آقای داریوش همایون ، یک نوع مکتب روزنامه نگاری را در ایران پایه گذاشت که ، این " مکتب " مبلغ "تجدد و مدرنیسم " بود ، "در مکتبی که او ساخت درآیندگان، روشنفکری و نوگرائی اساس بود.". بخاطر جا انداختن این ادعای خود ، بجای ارائه مدارک و اسناد ، به جوّ سازی علیه جلال آل احمد ــ نویسنده ای که سالهای متمادی علیه سانسور واختناق دوران محمد رضا شاهی مبارزه کرده بود ــ ، دست زد و جلال آل احمد را به شیخ فضل الله نوری وصل نمود و نوشت : " **نثر آل احمد خوندار و عصبی و پرشتاب، نثر**

همایون شفاف و جاندار و راهگشا. " ، تا شاید بتواند از آن طریق ، حکم برائت برای آقای داریوش همایون صادر نماید.

من بدون اینکه خدای نکرده کوچکترین خصومت و یا دشمنی با آقای بهنود داشته باشم ، بنا بر سنتی که در جوامع دمکراتیک در چگونگی امر برخورد عقاید و آراء و نقد نظرات دگراندیش رسم است ، نادرست بودن ادعای ایشان در باره " تجدد و مدرنیسم " مکتب آقای داریوش همایون را با ارائه اسناد و مدارک ، آنهم از کتابی که خود آقای بهنود ، تحت عنوان " از سید ضیاء تا بختیار " در سال ۱۳۶۶ نوشته اند، نشان دادم و در آن نوشته گوشزد کردم که چنین ادعائی از سوی ایشان ، تحریف تاریخ است. آنهم ، به این امید که ایشان متوجه اشتباه خود گردند و خدای نخواسته این اشتباه را، به موضع سیاسی خود تبدیل ننمایند!!

همانطور که اشاره رفت ، مبنای حرکت من در تحریر آن نوشته اعتراضی ، در رابطه با تحریف تاریخ از سوی آقای بهنود بود ، با توجه به این واقعیت که در جوامع متمدن اروپائی ، امر " روشنگری" و " نقد نظرات و عملکرد های نیروهای دگراندیش " در تمام سطوح اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی ، علمی ... ، به بخشی از فرهنگ آن جوامع تبدیل شده است . در آن جوامع ، "دشمنی" جای خود را به "رقابت" و "روشنگری " داده است. در واقع افراد و نیروهای سیاسی دمکرات آن جوامع ، بجای نابودی و تخریب نیروهای مخالف ، با بنقد کشیدن نظرات ، عقاید ، اندیشه ها ، دیدگاه ها و عملکردهای آنان ، و در عین حال تبلیغ نظرات و عقاید خود ، کوشش در جهت اصلاح نظرات و عقاید، نیروهای مخالف و منتقد می نمایند و از آن طریق سعی در جهت پیدا کردن راه حل و پاسخ گفتن به مشکلات و معضلات جامعه ، آنهم برپایه دیدگاه ها و برنامه های مورد نظر خود دارند. حال چرا ما ایرانیان که مدعی مبارزه و فعالیت برای استقرار روابط دمکراتیک در ایران هستیم در برخورد با نظراتی که مورد قبولمان نیست و یا در آن نظرات و عقاید اشکالات و احیاناً ، کمبودها و نارسائیها را می بینیم و احتمالا به آنها ایراد داریم ، چنین شیوه کاری را در دستور کار خود قرار ندهیم ؟

در جوامعی که نظام مردم سالاری و روابط دمکراتیک حاکم است ، نه تنها رقابت بین نظرات وعقاید و برنامه ها ... وجود دارد، حتی رقابت در رابطه با کاردانی و تخصص و مهارت شخصیت ها نیز مطرح است . روی این اصل ، امر روشنگری و نقد نظرات و عملکرد های یکدیگر ، آنهم بطور آزاد و بدون هیچگونه محدودیتی ، به یکی از " ارزش " های اساسی جوامع دمکراتیک تبدیل شده است . توجه به این اصل و محترم شمردن آن از سوی تمام عناصر و نیروهای آزادیخواه و دمکرات ، که در حقیقت ، قبول این اصل ، محترم شمردن " اصل فردیت " ، را پیش فرض خود دارد، باعث شده است ، تا اصولا " پلورالیسم " در آن جوامع بتواند شکل بگیرد و در نتیجه ، " جامعه باز " ایجاد گردد.

در حقیقت رقابت نظرات با یکدیگر و برخورد عقاید و آراء و روشنگری ، کمک بزرگی به پیشرفت آن جوامع ، در تمام سطوح نموده است .

برعکس " جامعه باز " ، در جوامعی که نظام استبدادی و یا نظام دیکتاتوری حاکم است، مجادله و بحث بین نظرات و عقاید نیروهای موجود در جامعه ، بخصوص نیروهای اپوزیسیون که بیشتر مجبور هستند بصورت زیر زمینی و مخفی عمل کنند ، بطور علنی و قانونی وجود ندارد . در چنین جوامعی اکثر عقاید و نظرات نمی توانند در اختیار افکار عمومی قرار گیرند ، تا در اثر بحث و گفتگو نکات مثبت و منفی آنها برجسته گردند و با کمک یکدیگر اصلاح شوند . در واقع ، جامعه ، یک "جامعه بسته" است . در "جامعه بسته" ، بحثی مابین نیروهای سیاسی جامعه بطور علنی و قانونی نمی تواند در گیرد ، زیرا فقط طرفداران رژیم مستبد و یا دیکتاتور حاکم ، حق اظهار نظر دارند ، آنهم در چارچوبی که رژیم تعیین کرده است . در واقع رژیم مستبد و دیکتاتور ، بصورت دلبخواه و از سر خود ، " **خط قرمز**" را بعنوان خط خطر ، تعیین می کند و هرگونه تخلفی را شدیداً مجازات می کند.
بخاطر وضعیت حاکم بر "جوامع بسته " و وجود بافت و استروکتورنظام استبدادی و نظام دیکتاتوری ، سخن گفتن و اظهار نظر کردن یکطرفه است . نیروهای مخالف و منتقد رژیم و دگراندیشان ، حق اظهار نظر ندارند ، روی این اصل ، " دیالوگ " و بحث نمی تواند در آن جوامع صورت گیرد . در واقع وضعیت "مونولوگ" بر جامعه حاکم است . در رابطه با آن وضعیت است که ، خواست " آزادی بیان و قلم و اجتماعات " به یکی از خواست های محوری و اساسی تمام فعالین و مبارزین و نیروهای سیاسی

مخالف رژیم ، ــ صرفنظر از وابستگی گروهی ، مسلکی و طبقاتی ــ در این نوع جوامع ، تبدیل می گردد.

چون در جوامع استبدادی و دیکتاتوری عقاید و نظرات افراد دگراندیش و در حقیقت نیروهای مخالف و منتقد رژیم ، بخاطر وجود " سانسور " و تهدید و ارعاب و سرکوب مأمورین "امنیتی" ، نمی توانند بطور آزاد مطرح شوند و همانطور که اشاره رفت ، این امکان وجود ندارد که آن نظرات در مقابل قضاوت افکارعمومی قرار گیرند و در اثر بحث و گفتگو و تبادل نظر ، صیقل بخورند و اصلاح شوند ، سبب می شود تا طرفداران نیروهای سیاسی وابسته به طیف های مختلف اجتماعی که ، نظرات و عقاید متفاوت و حتی در بعضی موارد ، نظراتی متضاد را نمایندگی می کنند و جایگاه های متفاوت اجتماعی و طبقاتی در جامعه دارند ــ صرفنظر از محتوی نظرات و عقاید ، وابستگی طبقاتی ، گروهی و مسلکی خود ــ ، از سوی مأمورین دولتی آن جوامع ، تحت پیگرد قرار می گیرند و انتشار نظرات آنها احتیاج بممیزی و موافقت مأمورین "سانسور" رژیم دارد. در بسیاری از موارد به چنین نیروهایی ، اصولا اجازه چاپ نظراتشان داده نمی شود . همچنین ، مأمورین امنیتی از برگزاری جلسات بحث و گفتگو و سخنرانی آن نیروها جلوگیری می نمایند. پس در چنین جوامعی ، نیرو های اپوزیسیون کمتر بطور دقیق با محتوی نظرات و عقاید یکدیگر آشنائی دارند و از چگونگی قضاوت بخش های مختلف اپوزیسیون در باره محتوی سیاست و عملکرد هیئت حاکمه کمتر اطلاع دارند .همانطور که قبلا اشاره رفت ، محور اصلی مبارزه آنها ، خواست " آزادی بیان و قلم و اجتماعات " است . بندرت جزء بجزء سیاست و عملکرد هیئت حاکمه دیکتاتور و مستبد مورد نقد قرار می گیرد ، آنهم نه بصورت علنی . احیاناً اگر عملکرد مثبتی از سوی رژیم مستبد حاکم انجام گیرد ، از سوی بخش بزرگی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون ، نیرو هائیکه هیچ گونه حقوق سیاسی در آن جوامع ندارند ، با بی تفاوتی روبرو می شود. حتی در بسیاری موارد ، اعمال مثبت رژیم ، در کنار اعمال منفی آن ، محکوم می شود. در واقع ، تر و خشک با هم می سوزد. ولی با کمی تعمق در این موارد ، روشن خواهد شد که در واقع این رژیم استبدادی و دیکتاتور است که چنین وضعی را در جامعه بوجود آورده است ، و در اثر اعمال و رفتار خود ، تمام منتقدین و مخالفین را به "دشمن" تبدیل نموده است .

زمانیکه هیئت حاکمه با توسل به قانون شکنی ، حقوق قانونی نیرو های سیاسی و در حقیقت اکثریت بزرگی از مردم را پایمال می کند و بخاطر حفظ وضعیت حاکم ، بر شدت سرکوب و خفقان می افزاید ، حتی برای نابودی نیروهای دگراندیش دست به " ترور دولتی" می زند . سرانجام ، آن سیاست و عملکرد سبب می شود تا برخی از آزادیخواهان و مخالفین استبداد و دیکتاتوری به " مبارزه قهرآمیز" روی آورند و در مبارزه با رژیم سرکوبگر و آزادی کش ، به شیوه "ترور" و " خشونت " و " قهر " ، متوسل شوند. در واقع اکثر این نیروها ، بیشتر نیروی خود را صرف مقابله با عملکرد رژیم می نمایند. حتی بخشی از نیروهای اپوزیسیون در جهت سرنگونی آن عمل می کند. در چنین وضع و حالتی ، کمتر کسی به امر روشنگری و توضیح در باره جوانب عقاید و نظرات ومسایل سیاسی و اجتماعی صرف می کند ــ و اگر هم کسی خود را مشغول کند ، کمتر ، نظراتش مورد توجه افکار عمومی قرار می گیرد ــ. در چنان جوّ سیاسی ، اکثر نیرو های سیاسی ، وقت خود را فقط با طرح یکسری شعار های آرمانی مشغول می کنند و حتی بسیاری به محتوی شعار های خود کمتر توجه دارند.

با توجه به توضیحاتی که رفت ، حال اگر کسی بخواهد به تحلیل اوضاع سیاسی چنین جامعه ای (جامعه ای همچون ایران دوران شاه) بپردازد ، آنهم نه بخاطر یک "هدف مشخص سیاسی" و برائت گذشته فردی ، حزبی و یا رژیمی ، امری که امروز ، متأسفانه شاهد آن هستیم (علاوه بر مقاله آقای بهنود در برائت آقای داریوش همایون ، می توان به نوشته آقای محسن حیدریان در باره " اسطوره سازی های آل احمد، شریعتی و فدائیان خلق " در سایت " ایران امروز " و یا نوشته های آقای سید ابراهیم نبوی در باره دکتر علی شریعتی در سایت " گویا " و یا سایت خود ایشان ... مراجعه کرد.)، حتماً باید دست به یک قضاوت بی غرضانه و علمی بزند .
همیشه باید باین مسئله توجه داشت که در آن جوامع مورد بحث ، یکطرف مسئله ، نیروهای اپوزیسیون هستند که بخشی از آنها می توانند بدلایلی به " رادیکالیسم " ، "طغیانگری" و " اسطوره گرائی " و... روی آورده باشند . تحلیلگرسیاسی ، اگر خواسته باشد بی غرضانه عمل کند ، حتماً باید عللی که آن مواضع را در بخشهایی از اپوزیسیون سبب شدند را همچنین مورد بررسی قرار دهد. در یک تحلیل سیاسی ، نمی توان فقط به عکس العمل نیروهای اپوزیسیون و مخالف رژیم توجه کرد ، بلکه یک طرف دیگر این تحلیل

که هیئت حاکمه می باشد ، باید سیاست ، رفتار و عملکرد آن نسبت به حقوق ملت ، بخصوص نیروهای منتقد و مخالف مورد بررسی قرار گیرد .
هیئت حاکمه دوران شاه ، " قانون شکن " ، " سانسورچی " ، " سرکوبگر " ، " ارتجاعی " ، " متقلب" ، "دزد " ، "هوچی" ، "متظاهر" ، " جانی" ، " خیانتکار " ... بود. رژیم شاه علاوه بر آنهمه خصوصیات منفی که با خود بهمراه داشت ، وابسته به بیگانه " نیز بود!

اما ، در جوامعی که نظام دمکراسی حاکم است ، تجزیه و تحلیل اوضاع جامعه و بررسی سیاست ها و عملکردها و برنامه و خط و مشی سیاسی هر نیروی جدّی و با مسئولیتی توأم با انتقاد و اصلاح نظرات غلط و نادرست خود می باشد. اتخاذ چنین شیوه کاری ، جزو مسائل عادی و معمولی جوامع دمکراتیک در آمده است . امری که متأسفانه هنوز ما ایرانیان کمتر به این مسائل توجه کرده و می کنیم . در بین بخش بزرگی از فعالین جامعه ، " انتقاد " و " نقد نظرات " ، بمعنی " دشمنی " ، تلقی می شود. اما، بخشی از افراد و نیروهای سیاسی به این نظر رسیده اند ، که " انتقاد " ، حتماً نباید بمعنی دشمنی باشد ، در حالیکه امروزه ما شاهد هستیم که برداشت برخی از نیروها در چگونگی امر انتقاد از خود و اعمال و نظرات نیروهای دگر اندیش ، کاملا روشن نیست و یا در بعضی موارد ، حتی غلط و نادرست است .

برخی از افراد ایرانی از " دمکرات " شدن چنین برداشتی دارند که باید به نظرات غلط و نادرست مخالفین خود، از جمله اعمال و سیاست های غلط اتخاذ شده از سوی طرفداران رژیم شاه، صحه گذاشت. در واقع برداشت و تفسیر این نوع افراد و نیروها، از امر دفاع از "حق دمکراتیک " نیروهای دگراندیش، بغلط چنین تفسیر می شود که پس باید از محتوی نظرات آن نیروها ، که حتی در بسیاری از موارد ، نظراتی ارتجاعی هستند ، نیز به دفاع برخاست . بزبان دیگر هویت خود را فراموش کرد و تسلیم نظرات تبلیغاتی نیروهای سیاسی طرفدار رژیم شاه شد و در باره گذشته و محتوی نظرات ، عقاید و عملکرد آنها ،کوچکترین انتقاد و اظهار نظری نکرد و به روشنگری و افشاگری در مورد گذشته آن نیروها، دست نزد. بدون اینکه این نیروهای باصطلاح دمکرات به این مسئله توجه داشته باشند ، که چون سیاست و عملکرد آن افراد و نیروها (طرفداران رژیم پهلوی) در گذشته غلط و نادرست بود ، آن وضع باعث شد تا این همه خسارات جانی و مالی متوجه مردم ایران شود . اگر این افراد و گروه های سلطنت طلب که برخی همچون آقای داریوش همایون خود را مشروطه خواه می خوانند ــ البته مشروطه از نوع مشروطه جمال امامی ، تقی زاده و دکتر اقبال ــ ، از نظرات و عقاید گذشته خود فاصله نگیرند و آن نظرات غلط و نادرست ارتجاعی را اصلاح ننمایند ، هر زمان که این نیروها خدای نکرده ، مجدداً در مصدر کار قرار گیرند ، حال با هر ماسکی که بر صورت داشته باشند ، می توانند مجدداً خسارات زیادی متوجه مردم ایران بنمایند.

اگرچه برای راه یابی و برخورد صحیح با مسائل سیاسی ، اجتماعی ، انتقاد از گذشته خود و دیگر افراد و نیروهای سیاسی ، امری ضروری و لازم می باشد ، و در واقع " گذشته چراغ راه آینده است " ، ولی کاملا اشتباه خواهد بود که در این بررسی و انتقاد ، همچنین به جوانب " ترور دولتی " و فضای غیر دمکراتیکی که رژیم محمد رضا شاه و روشنفکران درباری همچون آقای داریوش همایون ، در جامعه ایران بوجود آورده بودند ، توجه نکرد و سعی کرد تا کاسه کوزه ها را بر سر جلال آل احمد ، دکتر علی شریعتی و یا سازمان چریکهای فدائیان خلق و یا سازمان مجاهدین خلق و ... خرد کرد .
بعضی افراد با برخورد های غیر مسئولانه ، بصرف اینکه گویا " دمکرات " شده اند ، دست به برائت مهره های رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می زنند و فراموش کرده اند که در بوجود آمدن بخش بزرگی از این نابسامانی ها، رژیم محمد رضا شاه نقش بزرگی داشته است. همانطور که امروز جناحی از هیئت حاکم رژیم جمهوری اسلامی و مبلغین کوچک و بزرگ آن در وضع ناهنجار حاکم بر جامعه ایران نقش بزرگی دارند. من نمی گویم که به اپوزیسیون و فعالین جنبش و صاحب نظران فرهنگی و سیاسی نباید انتقاد کرد. اتفاقا اگر در این امر کوتاهی شود ، اشکال خواهد داشت . ولی باید خاطر نشان کرد ، قضاوت و انتقادی که یکطرفه باشد ، پشیزی ارزش ندارد ، زیرا چنین عملی ، مجدداً اشتباهی جدید است که این بار ، تحت عنوان انتقاد از خود، صورت می گیرد .
در واقع این هیئت حاکمه مستبد و دیکتاتور پهلوی و زعمای قوم و مأمورین ساواک بودند که در بسیاری از موارد ، مبارزه قهرآمیز و خشونت ، " رادیکالیسم " ، " طغیانگری " و " اسطوره گرائی " را ، به بخشی از نیروهای اپوزیسیون تحمیل کردند و اجازه نداد ند تا افراد و نیروهای سیاسی در چارچوب قانون اساسی مشروطیت حق فعالیت سیاسی داشته باشند و در حین مبارزات نظری و دیالوگ و گفتگو به

ضروری بودن دفاع از اصل " فردیت " و حقوق دمکراتیک دگراندیشان و " حاکمیت قانون " و قبول اصل " پلورالیسم " ، ... برای برقراری نظام دمکراسی پی برند و آن " ارزش " ها را به بخشی از ارزشهای هویت سیاسی خود تبدیل کنند . مگر مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی ، رژیم شاه را از عواقب دیکتاتوری بر حذر نداشت ؟

با توضیحاتی که رفت ، سئوالات زیادی در باره نوشته های آقای مسعود بهنود مطرح می باشد.
در زمانیکه ایشان تصمیم به انتخاب بین " شیخ فضل الله نوری " و " تجدد و مدرنیسم " گرفتند و در رابطه با این تصمیم ، دست رد به سینه جلال آل احمد زدند و آقای داریوش همایون را بعنوان نماینده " تجدد و مدرنیسم " انتخاب کردند ، آیا تمام روشنفکران ایرانی ــ نه تنها روشنفکران دولتی و طرفداران رژیم و حتی آن عده که در مکتب آیندگان جمع شده بودند ، بلکه روشنفکران غیر دولتی، منتقد و مخالف رژیم ــ ، می توانستند نظرات و عقاید خود را در باره مسائل سیاسی ــ احتماعی ... بطور آزاد مطرح کنند ؟
چرا و بچه دلیل در زمان رژیم شاه ، کسی حق نداشت بطور آزاد کتاب " حکومت اسلامی " آثار آیت الله خمینی ، کتابهای "غرب زدگی" و " در خدمت و خیانت روشنفکران " ... از آثار جلال آل احمد و یا کتاب های "خود سازی انقلابی " و " ابوذر " ... از آثار دکتر علی شریعتی و... را بخرد ، آنها را مطالعه کند و مطالب آنها را بطور آزاد به بحث بگذارد و احیاناً آنها را بنقد بکشد ؟ و یا در مورد محتوی نظرات یکدیگر و دیگر نیروهای دگراندیش، نظرات انتقادی خود را بطور آزاد بیان دارند و دست به "روشنگری " بزنند ؟
در آنزمان فقط آن بخش از روشنفکران ایرانی تا حدودی از آزادی عمل برخوردار می شدند که خود را در اختیار رژیم محمد رضا شاه و در واقع سیاست مورد نظر دربار ، قرار داده بود ند. روشنفکر درباری ، بجای دامن زدن به امر "روشنگری " و باز کردن تمام جوانب مسائل و مشکلات جامعه ، در جهت "تحمیق " توده های مردم عمل می کردند ، کاری که روشنفکرانی از نوع آقای داریوش همایون انجام دادند.
البته ، بعضی از روشنفکران نیز در آنزمان اجازه فعالیت در جامعه را کسب می کردند ، بشرط اینکه بهیچوجه در باره مسائل سیاسی ، اجتماعی ... نظراتی عکس نظرات رژیم محمد رضا شاه ، مطرح نکنند و در واقع به " **خط قرمز** " **موجود** توجه داشته باشند.

همانطور که قبلا اشاره کردم اخیراً عده ای از فعالین مقیم خارج از کشور با بکار بردن واژه هائی همچون " رادیکالیسم " ، " طغیانگری " ، " اسطوره گرائی " ، " فاشیسم مذهبی " کارزار تبلیغاتی بپا کرده اند ، امری که کمتر هدف " روشنگری " با خود بهمراه دارد ، بلکه سر و صدا و " تبلیغاتی " است در خدمت " هدفی مشخص " . ولی ، چون جوّ سیاسی هنوز آماده برای بیان آشکار آن هدف نیست ، سیاستگزاران اصلی آن سیاست ، هنوز حاضر نیستند بطور واضح ، "هدف اصلی" این تبلیغات را، بیان دارند.
مگر با ذکر نام چند نفر از فعالین سیاسی خارج از کشور ، راجع به جلسه ای در آلمان ننوشتند که "بدهکاری پوزش بزرگ روشنفکران ایران ، اهل اندیشه و قلم به محمد رضا شاه ؟!! " ، ولی زمانیکه ، متوجه شدند که افکار عمومی حاضر بقبول چنان اراجیفی نیست ، نویسنده آن مطلب حاشا کرد که چنان چیزی را اصولا نگفته است و حاضرین در آن جلسه هم، " سکوت " اختیار کردند و توضیحی در آن مورد ندادند !

طرفداران واقعی نظام دمکراسی و حق تعیین سرنوشت مردم بوسیله خود مردم ، نمی توانند در مبارزه سیاسی با بکار بردن قهر و خشونت ، رادیکالیسم ، طغیانگری ، اسطوره گرائی ، و مبارزه با نظرات فاشیستی ، از جمله فاشیسم مذهبی مخالف نباشند . ولی مخالفت تنها کافی نیست ، بلکه باید بررسی کرد و روشن نمود که چه عللی در جامعه وجود داشته و دارد که بخشی از نیروهای جامعه به چنان نظرات و عقایدی می رسند . برای روشن کردن جوانب برخی از این علل ، این سئوال مطرح است که ، آیا اگر رژیم شاه در چارچوب همان " قانون اساسی مشروطیت " عمل می کرد و بحقوقی که قانون اساسی مشروطیت ، در بخش " حقوق ملت " برای شهروندان ایرانی در نظر گرفته بود توجه می نمود و برای تمام ایرانیان ، از جمله جلال آل احمد ، دکتر علی شریعتی ، الهیار صالح ، دکتر کریم سنجابی ، مهندس کاظم حسیبی، دکتر سید علی شایگان، خسرو قشقائی، آیت الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، دکتر شاپور بختیار ، داریوش فروهر ، پروانه فروهر ، حسین شاه حسینی ، محمد شانه

چی ، احمد علی بابائی ، مهندس عزت الله سحابی ، دکتر کاظم سامی ، دکتر ابراهیم یزدی ، صادق قطب زاده ، دکتر حبیب الله پیمان ، خلیل ملکی ، دکتر علی اصغر حاج سید جوادی ، دکتر امیر پیشداد ، دکتر مصطفی رحیمی، دکتر همایون کاتوزیان، دکتر منوچهر هزارخانی ، دکتر محمد علی خنجی ، دکتر مسعود حجازی ، سیمین دانشور، هما ناطق ، دکترعبدالکریم لاهیجی ، مهرداد ارفع زاده ، علی شاکری (زند) ، دکتر خسرو شاکری (زند) ، دکتر هدایت الله متین دفتری، مریم متین دفتری ، دکتر ابوالحسن بنی صدر ، محمد حنیف نژاد ، سعید محسن ، علی اصغر بدیع زادگان ، ناصر صادق ، مصطفی شعاعیان ، شکرالله پاک نژاد ، بهزاد نبوی ، بیژن جزنی ، مسعود احمد زاده ، امیر پرویز پویان ، عباس مفتاحی ، خسرو گلسرخی ، حمید اشرف ، اشرف دهقانی ، ناصر کاخساز ، محمدرضا شالگونی ، مسعود فتحی ، بهروز خلیق، تابان ، حماد شیبانی ، مصطفی مدنی ، علی کشتگر ، فرخ نگهدار ، بهزاد کریمی، جلال شالگونی ، حسین منتظر حقیقی ، دکتر محسن قائم مقام ، آیت الله سید روح الله خمینی ، آیت الله حسینعلی منتظری ، آیت الله محمد حسین بهشتی، آیت الله سید علی خامنه ای، آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی ، دکتر رضا رادمنش، ایرج اسکندری، نورالدین کیانوری، کیومرث زرشناس ، دکتر غلامحسین فروتن ، احمد قاسمی ، دکتر عبدالرحمان قاسملو، دکتر صادق شرفکندی،علی اکبر اکبری ، دکتر ناصر پاکدامن ، دکتر غلامحسین ساعدی ، احمد شاملو ، سیمین بهبهانی ، دکتر رضا براهنی ، ویدا حاجبی ، سعید سلطان پور ، تراب حق شناس ، دکتر خسرو پارسا ، منوچهر حامدی ، مهندس مرتضی موسوی ، مهندس محمود مشایخی ، دکتر هادی کیانزاد ، فرهاد سمنار، هوشنگ امیر پور، نوری دهکردی، پرویز واعظ زاده مرجانی، فریدون علی آبادی ، بهرام راد ، عطا حسن آقا کشکولی ، محمود بزرگمهر ، مهوش (وفا) جاسمی ، خسرو صفائی ، عباس برخوردار ، فرامرز وزیری ، مهدی خانبابا تهرانی ، دکتر علی راسخ افشار، محمود راسخ افشار ، مهندس منوچهر صالحی ، جعفر صدیق ، حسین رضائی ، دکتر احمد طهماسبی ، دکتر ناصر طهماسبی ، جابر کلیبی ، بیژن حکمت ، مهندس حسن شریعتمداری ، مجید زربخش ، دکتر بهمن نیرومند ، محمود رفیع، دکتر علی شیرازی، دکتر داود غلام آزاد، دکتر کامبیز روستا، خسرو نراقی، دکتر منوچهر ثابتیان ، باقر مؤمنی ، عبدالله مهتدی ، دکتر مرتضی محیط ، دکتر حسن ماسالی ، عباسعلی گرامی منش ، منوچهر بوذری، جمشید انور ، حسین پناهنده ، حسن لباسچی ، دکتر حسین باقر زاده ، دکتر کاظم علمداری ، جواد طالعی ، دکتر احمد طاهری ، منصور سحرخیز ، دکتر همایون مهمنش ، مهندس حسین اسدی ، مهندس اسماعیل شبان ، مهندس فریبرز جعفر پور ، و هزاران کوشنده و مبارز سیاسی ، فرهنگی و هنری دیگر ، صرفنظر از وابستگی مسلکی و گروهیشان ، در مقابل " قانون " ــ طبق اصل هشتم ، که می گفت "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود " ــ ، همانقدر حقوق قائل می شد که برای افرادی همچون داریوش همایون مبلغ تجدد و مدرنیسم آریامهری و مقام امنیتی پرویز ثابتی ... قائل شده بود، اصولا آن وضع دوران انقلاب بوجود می آمد تا مردم ایران برهبری یک رهبر مذهبی در جهت دگرگونی وضع استبدادی حاکم عمل کنند؟

اگر رژیم شاه به حقوق ملت مستتر در قانون اساسی مشروطیت توجه کرده بود ، و مردم ایران در محیطی آرام و امن می توانستند با یکدیگر به بحث و گفتگو و تبادل نظر بپردازند و نظرات و عقاید یکدیگر را نقد کنند ، آیا ، در چنان حالتی ، این امکان در جامعه بوجود نمی آمد تا بسیاری از ناروشنی ها و اشکالات ، در روند مبارزات نظری ، جوانب مختلف آنها روشن می شد و مردم به " ارزش " ها و " ضد ارزش " هائی که نظرات و عقاید هر یک از افراد ، گروه ها و طرفدارانشان با خود بهمراه دارند آشنا می شدند و با پشتیبانی از نظریه ای و مخالفت با نظریه دیگر، کمک به اصلاح و تجدید نظر درآن نظرات و عقاید می نمودند ؟

اگر در جامعه ایران " حاکمیت قانون " متحقق شده بود و رژیم حاکم وابسته به بیگانگان نبود و هیچ فردی دست به قانون شکنی نمی زد ، آیا اصولا ضرورتی پیدا می شد، که نظرات یک رفرمیست مذهبی ، با دستور العمل های مبارزه با حاکم مستبد و رژیم وابسته به بیگانگان درهم ادغام شوند و این رفرماتور مذهبی، بجای دامن زدن به بحث های مذهبی و کوشش در آماده کردن جامعه برای تجدید نظر در بعضی قوانین شرعی ــ قوانینی که نمی توانند پاسخ گوی مسائل جامعه متمدن و جامعه مدنی باشند ــ ، نظراتش به ایدئولوژی یک گروه سیاسی ــ مذهبی مشخص، تبدیل شود ؟ آیا اگر مبارزه با رژیم استبدادی شاه مطرح نبود ، اصولا مسئله " اسطوره گرائی " با آن شدت و حدت می توانست شکل گیرد؟

آقای بهنود ، بعنوان یک مفسر سیاسی و فردی که یک کتاب تاریخی در رابطه با تاریخ معاصر ایران بنگارش در آورده است ، گویا اتفاقات و رویدادهای آن مقطع تاریخی که "مکتب آیندگان " وارد صحنه

سیاسی ــ اجتماعی ایران شد را ، بطور کلی فراموش کرده اند .در آن زمانیکه ایشان " **تجدد و مدرنیسم** " مورد توجه آقای داریوش همایون را انتخاب کردند ، مصادف است با فعالیت های دستگاه تبلیغاتی رژیم برای جلب روشنفکران و هنرمندان ، آنهم برای فعالیت های تبلیغاتی درامر بزک کردن چهره ضد مردمی رژیم شاه . در آنزمان ما در خارج از کشور، شاهد تبلیغاتی بر محور پرستوها به خانه بر می گردند ، بودیم . البته ، بدون اینکه رژیم حاضر باشد در چارچوب قانون اساسی مشروطیت عمل کند و " حقوق ملت " را برسمیت بشناسد و آنرا ، محترم دارند .
کنفدراسیون جهانی و محصلین ایرانی از مبارزات و خواست های فعالین و آزادیخواهان در ایران ، دفاع می کرد و به پایمال شدن حقوق قانونی آنها از سوی رژیم شاه شدیداً اعتراض داشت. من بعنوان یکی از فعالان کنفدراسیون جهانی هنوز بخوبی بخاطر دارم که رژیم شاه که روشنفکرانی همچون جلال آل احمد از آن، بنام " دستگاه " نام می بردند ، قصد داشت از لحاظ تبلیغاتی در سال ۱۳۴۶ ــ همان زمانیکه آقای بهنود به نفع آقای داریوش همایون و " تجدد و مدرنیسم " ، " انتخاب " خود را کرده بود و دست رد به سینه جلال آل احمد زده بود ــ کنگره ای بنام " کنگره نویسندگان و هنرمندان ایران " ، برگزار کند . همان کنگره ای که بعضی از بچه های "مکتب آیندگان " برای برگزاری آن کوششهای فراوانی مبذول داشتند. آن کنگره ، از سوی ما کنفدراسیونیها ، بنام کنگره ی نویسندگان و هنرمندان درباری نامیده شد. اما عده ای از افراد سرشناس اهل قلم و هنر ایران ، از جمله جلال آل احمد ، آن کنگره درباری را طی اعلامیه ای ، تحریم کردند.
جلال آل احمد دراینمورد در نامه ای به دکتر امیر پیشداد در ۱۵ فروردین ۱۳۴۷ (چهارم آوریل ۱۹۶۸) می نویسد :
" ... و لابد این را هم خبر داری که ضد آن کنگره یک اعلامیه صادر کردیم به استنکاف . با امضای هفتاد نفری از اعاظم اراذل اراجل صاحب قلمان . که گوزید به الک . اعنی کنگره. و به جایش کنگره کامیون داران (اعنی کارگران) راه انداختند و حالا ما نشسته ایم که حضرات امضا کننده که بار دوم است که چنین تظاهری می کنند (بار اول ضد سانسور بود که عمل حکومت را لنگ کرد و نگذاشت کاته گوریک [یعنی با قاطعیت و قرص و محکم] کاری بکنند و همچنان به لیت و لعل کار سانسور دارد می گذرد ــ یعنی به : ول کن بابا اسدالهی و هرکه بیشتر زور داشت و الخ ...) اتحادیه نویسندگان بسازیم و دیگر قضایا. که فعلا در جریان است." (به نقل از صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳ کتاب " نامه های جلال آل احمد" ، چاپ سوم زمستان ۱۳۶۸ ، بکوشش : علی دهباشی .)
در آن نامه جلال آل احمد ، صحبت از " کانون نویسندگان ایران " کرده است ، همان " کانونی" که به همت و کوشش ، طرفداران " تجدد و مدرنیسم " آریامهری و مأمورین ساواک حق فعالیت سیاسی قانونی در ایران را پیدا نکرد .

بخاطر اینکه جوّ ترور و خفقان حاکم بر جامعه ایران در همان مقطع تاریخی بهتر تفهیم شود ، من بخود اجازه دادم از صفحاتی از کتاب آقای مسعود بهنود کمک بگیرم . آقای بهنود در کتاب " از سید ضیاء تا بختیار " در صفحات ۵۴۴ و ۵۴۵ ــ چاپ چهارم ــ در باره خصوصیات اطرافیان شاه و چگونگی نقش مطبوعات ، از جمله روزنامه وزین آیندگان ، در زمان کابینه دوم امیر عباس هویدا (۲۷ مهر ۱۳۴۶ تا ۲۰ شهریور ۱۳۵۰ ــ مقطع تاریخی که ایشان " تجدد و مدرنیسم " را انتخاب کرده بودند و دست رد به سینه جلال آل احمد زده بودند) می نویسد :

" ... تنها شخص او [شاه] مجاز بود که تصمیمات تند و بررسی نشده بگیرد. در مقابل این تصمیمات ــ هر چقدر غلط ــ هیچ شخصیتی امکان استدلال و مخالفت ــ هرچقدر کمرنگ ــ نداشت. مهمترین عارضه این دوران تازه ، دور شدن معدود شخصیت هایی بود که هنوز استقلال رأی و اطمینانی به خود داشتند . به سرعت پیرامون حاکمیت را افرادی بی شخصیت حرف شنو و نا مطمئن گرفتند که تنها در سودای جاه و مقام و مال اندوزی بودند....
... روزنامه های وابسته ترجیح می دادند تنها در باره اسفالت خیابانها و وضع رفتگران شهر ــ با احتیاط ــ بنویسند ، نه مسایل جدی و سیاسی . خود سانسوری ، چونان بختکی بر سر روزنامه نویسان افتاده بود. مأموران سانسور در اداره عریض و طویل « مطبوعات داخلی » وزارت اطلاعات ، بیهوده بر سر هر کلمه و هر سطر ساعتها وقت می گذاشتند، کسی را جرئت رنجاندن شاه نبود."

آقای بهنود در صفحه ۵۵۳ همان کتاب در رابطه با برنامه تبلیغاتی دوران شاه ، از جمله مطبوعات نوشته است :

" شاه که در رأس ماشینی چنین عظیم قرار داشت ، به همه حق می داد تا ستایشگر او باشند. ارتش روز را به نامش آغاز کند، افتتاح هر حمام و جاده باریکی یی به نام او باشد. تصاویر او در همه جا دیده شود. در روزهای جشن رژیم ، روزنامه ها پر از تملق های باور نکردنی از او باشد ، اخبار رادیو و تلویزیون و صفحه اول و تیتر بزرگ روزنامه ها ، هر روز به او اختصاص یابد. سخنانش را پس از چندین مرتبه پخش از رادیو و تلویزیون بر لوحه های طلا بنویسند، بر سنگهای مرمر نقر کنند.
شاعران در مدحش بسرایند ، ترانه سرایان مقام او را به « **نیوت** » نزدیک کنند. نماینده کمپانی آمریکائی سازنده کامپیوترهای « آپل » که نتوانسته بود رقیب خود « آی. بی. ام » را در گرفتن کار پر سود نمایندگی در ایران شکست دهد، در گزارشی اعلام داشت که « ۲۰ درصد وقت ، سرمایه ، و انرژی ایرانیان صرف تملق شاه می شود! » هر کدام از وزارتخانه ها در حال تهیه فیلمها، کتابها و جزوه هایی بودند که تنها و تنها تملق و بزرگ نمایی شاه در آنها چاپ شده بود. این، جز تدارک وسیعی بود که توسط فرهنگ و هنر ، وزارت اطلاعات ، تلویزیون و ... واحدهای تبلیغاتی رژیم ، دیده میشد." (تکیه از من است)

و جالب اینکه جناب مسعود بهنود در صفحه ۵۶۰ کتاب تاریخی خود که به برخی دیگر از عنصرهای هویت شخصی اعلیحضرت همایونی شاهنشاه اشاره کرده اند ، خود توضیحی در رابطه با جوانب و برداشت "**تجدد طلبی و مدرنیسم** " ، در آن دوران ارائه داده اند .

جناب بهنود نوشته اند :

" دنیا در گیر تحولات اساسی بود و ایران سرگرم جشن سالگرد کودتای ۲۸ مرداد که رژیم به آن " **قیام ملی** " لقب داده بود. دیگر در ترانه ها و مقالات و اشعار و سخنرانی ها، حدی برای تملق به شاه وجود نداشت. رهی معیری ساخت و هایده خواند : **شاها ! « روشن تر از نور خدایی. در علم و دین رهبر مائی »** ! شاه خود در مصاحبه با اوریانا فالاچی گفت : « **... بمن الهاماتی شده است ... تعجّب میکنم که از الهاماتی که بمن شده شما چیزی‌نمی دانستید . همه می دانند ... یکبار در پنج سالگی ، یکبار در شش سالگی ... من حضرت قائم [امام دوازدهم شیعیان] را دیدم** » و آن ترانه ها و این سخنان را هر روز ، دهها بار مردم می شنیدند. [سلطنت طلبان به جوانان دوران انقلاب خرده می گیرند که چرا چهره یک روحانی و اولاد پیغمبر را در کره ماه دیده اند] با نزدیک شدن انتخابات دوره بیست و سوم شورا و پنجم سنا ، کرسی های مجلس بین حزب ایران نوین و حزب مردم تقسیم شد. این بار آن پنج نماینده عضو حزب پان ایرانیست نیز ، به علت تند روی در مخالفت با تصمیم شاه در باره [صرفنظر کردن از مالکیت ایران بر] بحرین، حذف شده بودند . انتخابات فرمایشی که همه کس می دانست نتیجه آن از پیش معلوم است ، باز هم فرصتی بود برای تملق. نامزدها در مبارزات انتخاباتی خود ، حرف دیگری نداشتند. چنانکه روزنامه ها نیز ، رادیو تلویزیون نیز.
آخرین تابستان این دوران [تابستان سال ۱۳۵۰] ، تصویر روشنی از تضادهای جامعه یی که اکثریت مطلق آن در فقر و بیسوادی و بیماری می سوختند ، و اقلیتی از آن در بالاترین کیفیت زندگی ــ هم سطح بالاترین معیار های زندگی آمریکائی ــ می زیستند، به دست داد.
با بالا گرفتن موج **تجدد طلبی و مدرنیسم** که مساجد و کلاس های درس را از رونق می انداخت ، بی پروائی ها از حد می گذشت. سالی نبود که تابستان مواردی از درگیری و زد و خورد در دفتر ژاندارمري ها یا کلانتریهای گیلان و مازندران ثبت نشود. مردم محلی به زنان و مردانی که با مایو به شهرها وارد می شدند، چیزی نمی فروختند. گاه در میانه مهمانی مجلل صاحب ویلائی که دهها مرد و زن با موسیقی دل انگیز مست و سرگرم رقص و باده پیمائی بودند، سنگهایی از آسمان می بارید ، باغبان توضیح می داد که در ماه رمضان ــ یا محرم ــ صدای بلند موسیقی مردم را آزار می دهد ..." (تکیه همه جا از من است).

آقای بهنود ، اگر اعتراض و مخالفت مرا نسبت به مقاله مورد بحث وارد نمی داند ، بعنوان یک نویسنده مسئول موظف است ، برای افکار عمومی توضیح دهد که چرا اصولا ، چنان موضعی را نسبت به آقای داریوش همایون و جلال آل احمد اتخاذ کرده اند ، و با ارائه استدلال و مدرک ثابت کند که منتقدین ایشان ازجمله من (بیات زاده) در اشتباه هستیم و مواضع مطرح شده از سوی من غلط و نادرست است.

هر انسانی می تواند در مواضع سیاسی خود تجدید نظر کند ، و چقدر خوب که چنین است . اتفاقاً تمام مجادلات سیاسی ، بحث و گفتگو و انتقاد و اعتراضات ما بین نیروهای سیاسی و صاحب نظران در تمام سطوح اجتماعی هم ، اگر منظور لجاجت و تحمیق مردم نباشد ، حتماً در خدمت اصلاح نظرات نیروهای دگراندیش و مخالف قرار دارد. پس ، تغییر موضع سیاسی عیب که نیست هیچ ، بلکه امری ضروریست ، زمانیکه کسی به غلط بودن افکار و نظرات خود پی برد. ولی اتفاقات و رویدادهای تاریخی را آنچنان که رویداده اند باید بیان کرد. اعتراضی که من به آقای بهنود داشتم و دارم دراین رابطه نبود و نیست که گویا ایشان تا دیروز جمهوریخواه بوده اند و امروز سلطنت طلب شده اند. این مسئله اصولا موضوع بحث نوشته من نبود . من به تحریف تاریخ از سوی ایشان اعتراض داشتم و دارم . اگرچه من در باره تاریخ معاصر ایران اسناد و مدارک زیادی در اختیار دارم ، ولی برای اثبات ادعای خود که آقای مسعود بهنود در نگارش مقاله خود ، تقلب کرده اند ، فقط از اسناد کتاب خود ایشان استفاده کردم ، که مبادا بحث کناری در باره معتبر بودن نقل و قول ها باز شود. من خیال می کردم که آقای بهنود به معتبر بودن ، مطالب تاریخی که خود تحریر کرده اند شک نخواهند کرد و گزارشها و اسناد و مدارک مندرج در کتاب "از سید ضیاء تا بختیار " ، همچنان معتبر خواهند بود ، مگر اینکه بوسیله اسناد و مدارک معتبر تری ، غلط و نادرست بودن آن اسناد ثابت شود .

اما آقای بهنود در جواب به نوشته من ، در مقاله " **ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده** " ، کوچکترین توجهی به انتقاد های مطرح شده از سوی من نکرد و با قطار کردن یکسری از واژه در کنار هم ، به خواننده مقاله خود چنین تفهیم می کند که گویا من سوسیالیست مصدقی، طرفدار نظریه : " جنگ جنگ حق و باطل " هستم ، آنهم حتماً بدین خاطر که چون من ، همچون بعضی از مبارزین چپ سابق حاضر نیستم ، کمک به ایجاد فضای سیاسی بخاطر پاک کردن پیشینه آقای داریوش همایون بنمایم و در این مورد دست به روشنگری می زنم !

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۴ اردیبهشت ۱۳۸۳ برابربا ۲۳ آوریل ۲۰۰۴

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com